

انقلاب های عرب به کدام سو رهسپارند



مصاحبه لوموند دیپلماتیک فارسی با

سمیرالعیطه مسئول لوموند دیپلماتیک به زبان عرب

سوریه هر روز بیشتر صحنه اعتراضات مردمی است. اپوزیسیون رژیم دارای چه ترکیبی است؟ آیا جنبش توان سرنگون رژیم را دارد؟ تبلیغات حکومتی برای تحریک روحیه ملی و تائید بر اشغال جولان توسط اسرائیل آیا در سست کردن عزم مردم تاثیری خواهند داشت؟

جنبش اعتراضی در سوریه نتیجه بسیج سازماندهی شده مبارزه مردمی نبوده و همچون مصر و تونس، پدیده ایست خود جوش که امروز نام آن را «بهار عرب» نهاده اند.

این جنبش ریشه های عمیق اجتماعی - اقتصادی دارد، بویژه در رابطه با موج جوانانی که به سن کار رسیده و متولد موج جمعیتی سال های ۸۰ می باشند، حال آنکه سیاست های نولیبرالی که در این کشور ها به کار گرفته می شود، هر ساله حتی یک سوم میزان اشتغال لازم را نمی آفریند (رجوع شود به کتابی که من در این باره نوشته ام: کارگران غیر قانونی عرب، انتشارات هامارتن)

جنبش به علاوه ریشه های اجتماعی - سیاسی نیز دارد: استثناء عربی رژیم های سیاسی ای که دارای «قدرت فرا دولتی» می باشند. دست یابی به درک سیاسی در این کشور ها به صورت تدریجی از طریق مطالعه ادبیات عرب سال های اخیر، برنامه های تلویزیونی و غیره رخ داد. البته رسانه های گوناگون از جمله کانال الجزیره، اینترنت و شبکه های اجتماعی مثل فیس بوک در این روند نقش به سزایی داشته اند.

در قرن ۱۹ سوریه یکی از سه کشوری بود که در شکل گیری رنسانس عربی (نهضت) نقش موثر داشت، دو کشور دیگر هم مشخصا تونس و مصر بودند. به این ترتیب سوریه نمی توانست در این تولد دوباره (نهضت جدید) منفعل باشد.

از ماه های ژانویه و دسامبر نشانه هایی از جنبش بروز کرد اما صاحبان قدرت در سوریه دست به اصلاحات نزدند، اصلاحاتی که می توانست «بهار عرب» را همراهی کند.

جنبش اعتراضی در سوریه در شهر درا نضج گرفت که در مرکز منطقه ای واقع است که شامل برنامه نا برابر توسعه بشار الاسد که از سال ۲۰۰۰ آغاز گشته، نمی باشد. جرقه جنبش در پی دستگیری چند نوجوان که تحت تاثیر تصاویر تلویزیونی که مشاهده کرده بودند بر روی دیوار شعار هایی در تایید لزوم اصلاحات نوشته بودند، زده شد. آنها توسط نیرو های امنیتی ای دستگیر شدند که در این شهر تحت رهبری پسر عموی بشار الاسد رهبری می شد. آنها را شکنجه کردند و هنگامی که خانواده هایشان دست به تظاهرات زدند، نیرو های امنیتی بر روی آنها آتش گشودند. به دنبال این رویداد تظاهرات در پی در پی برای خونخواهی شهدا صورت گرفت که باز هم کشته بر جای گذاشت تا روز تجمع وسیع و تحصن در مقابل مسجد بزرگ شهر. نیرو های امنیتی و گارد ریاست جمهوری به مسجد حمله کردند و ده ها کشته بر جای گذاشتند. تنش در سوریه بسیار بالا گرفته و جنبش به شهر های زیادی گسترش یافته است.

در راس حاکمیت دو جریان وجود دارد: جریانی که خواهان مذاکره و آرام سازی وضعیت است و بر این باور می باشد که اصلاحات بنیادی اجتناب نا پذیرند؛ و جریان دیگری که سرسختانه خواهان راه حل امنیتی و نظامی است. جریان دوم بیشتر در میان خانواده رئیس جمهور رایج است که نیرو های امنیتی و انحصارات بزرگ را در دست دارند؛ آنها می داند که بهای هر گونه اصلاحاتی را مستقیما خواهند پرداخت. در حال حاضر آنها دست پیش را دارند. از هر امکانی برای ممانعت از مذاکره استفاده می کنند و حتی به تنش های مذهبی دامن می زنند. کشور وارد بحرانی وخیم گشته که خروج از آن نا روشن است.

در این بحران و شرایط ناروشن ناشی از آن نیرو های اپوزیسیون گوناگونی شکل گرفته اند اما آنها جبهه مشترکی را تشکیل نمی دهند و هیچ کدام به تنهایی نماینده جنبش نمی باشند، جنبشی که بیشتر بر دوش جوانان تکیه دارد و آنها به درستی بر این امر واقفند و شعار هایی مبنی بر لزوم اتحاد ملی در جهت آزادی و کرامت انسانی سر می دهند. در میان نیرو های اپوزیسیون، افراد متعلق به جنبش «بهار دمشق» سال ۲۰۰۱: حزب مردم (ریاض ترک)، هواداران ناصر (حسن عبدالعظیم) و . . . همچنین شخصیت های سیاسی داخلی به چشم می خورند. از سوی دیگر باید به مخالفین خارج از کشور و دشمنان تاریخی «نظام» نیز توجه کرد: عموی بشار الاسد، رفعت و پسرش عبدالحلیم خدام، معاون رئیس جمهور سابق و از دوستان نزدیک به حریری، اخوان المسلمین و دیگر گروه های تبعیدی که برخی مستقیماً از سرویس های خارجی کمک مالی دریافت می کنند و یا توسط آنها به بازی گرفته شده اند. گروه های آخر در برخی رسانه ها و یا بر روی شبکه های اجتماعی بیشتر مشهودند.

با وجودی که جنبش در نظر دارد صلح آمیز بماند، مشخص نیست چه کسی بر روی نیرو های پلیس و ارتش آتش می گشاید و شعار های مذهبی تحریک آمیز سر می دهد: دسیسه هم راستا با خط جناح سر سخت رژیم که راه حل امنیتی را توجیح می کند؛ نیرو های اپوزیسیون هوادار آمریکا و یا نیرو های افراطی مذهبی که از اوضاع آشفته بهره می جویند.

آینده بحران کنونی در سوریه ناروشن است. شرایط مانند یک کودتاست: «کودتای قدرت بر علیه مردم». رئیس جمهور اعلام کرده است که اصلاحاتی انجام خواهد گرفت و بزودی گفتگوی ملی را سازماندهی می کند، سرکوب و کشتار که صد ها قربانی بر جای نهاده این «اصلاحات» را از محتوی تهی و گشایش گفتگو در سطح ملی را نامیوس می سازد. این امر مستلزم انجام «تغییرات» بنیادین و عمیق در ساختار نهاد ها و قدرت است. مسئولین کشتار ها می بایست مجازات و شبکه انحصارات اقتصادی و امنیتی منهدم گردد، حتی اگر در راس آنها اعضای خانواده نزدیک رئیس جمهور قرار گرفته باشند. در عین حال هیچ یک از نیرو های اپوزیسیون به تنهایی مشروعیت در دست گیری قدرت را ندارد. راه حل هایی برای دوران گذار باید تصور کرد که می تواند شکل آنچه در تونس و مصر بر خود گرفت داشته باشد تا کشور از این شرایط بحرانی خارج شود.

مردم سوریه ملی گرا می باشند و با اشغال جولان توسط اسرائیل که فلسطینیان را از سرزمین هایشان می راند مخالفند. آنها از مبارزات مردم لبنان و حزب الله بر علیه اسرائیل پشتیبانی مردمی می کنند و صد ها هزار مهاجر از جنوب لبنان را در زمان حمله اسرائیل در سال ۲۰۰۶ با آغوش باز پذیرفتند.

آنها همچنین بیش از یک و نیم میلیون عراقی با اعتقادات مختلف که از جنگ داخلی گریزان بودند را پناه دادند. هیچ ملت دیگری چنین همبستگی ای را با برادران خویش از هر مذهبی که باشند نشان نداده است. لذا این رژیم نیست که ملی گراست، بلکه مردم اند. به همین دلیل است که حتی نشریات نزدیک به حزب الله لبنان، مثل الاکبر در لبنان از جنبش مردم در سوریه حمایت کردند و خواستار «تغییرات» شدند و نه «اصلاحات».

دخالت نظامی ناتو در لیبی چه واکنشی در میان مردم عرب داشته است؟

مردم کوچه و خیابان کشور های عربی مداخله نظامی ناتو در لیبی را به چشم تردید نگاه می کنند. آنها به شدت ظن دارند که قدرت های مداخله گر بیش از آنکه به مردم لیبی فکر کنند خواهان نفت این کشور باشند.

با این که «جنون» معمر قذافی همه جا طرد و سرکوب و کشتار مردم کشورش محکوم شده است، این امر که انقلاب لیبی دست به اسلحه برده مشخصه عمیقاً صلح طلب و مدنی «بهار عرب» که در تونس و مصر آغاز شد را زیر سوال می برد. جنبش به جنگ داخلی تبدیل گشته و شمار کشته ها به ده ها هزار رسیده است، خیلی بیشتر از آنکه در صورتی که مسالمت آمیز باقی می ماند بر جای می گذاشت. برخی بر این باورند که قدرت های بزرگ برای «لجن مال» کردن «بهار عرب» و مقابله با رشد آن در دیگر کشور ها، بویژه کشور های حوزه خلیج فارس دست به مداخله نظامی زده اند.

به توجیح مداخله قدرت های عضو ناتو و دیگر قدرت ها بنا به دلایل انساندوستانه نیز به دیده تردید نگریسته می شود. چه ارزشی می توان برای این دلایل انساندوستانه قائل شد هنگامی که همه اروپا بر علیه چند صد تونسی که به سوی آن پناه آورده اند بسیج شده، حال آنکه کشور تونس با همه مشکلاتی که از بعد از انقلاب اش با آنها در گیر است؛ بی سرو صدا صد ها هزار پناهنده غیر نظامی از ملیت های مختلف را پذیراست و از طریق شبکه های اجتماعی اش به آنها یاری می رساند. حضور فردی چون برنارد هانری لوی به عنوان رابط بین رئیس جمهور فرانسه و اپوزیسیون لیبی نیز جای بسی شک و شبهه دارد.

در هر صورت راه برون رفت از اوضاع کنونی نامعلوم است. از طرفی افراد غیر نظامی در لیبی، گاه توسط بمباران های ناتو جان می بازند؛ از سوی دیگر افراد غیر نظامی و نظامی لیبی کشته می شوند. کشور در جنگ و خون ریزی غوطه می خورد و خطر آن وجود دارد که نهاد ها و شیرازه آن

از هم بیاشد. مسئولیت این امر مسلماً بر دوش قذافی است اما مداخلات خارجی نیز در بوجود آمدن آن سهم دارند.

شرکت دولت قطر در مداخله نظامی در لیبی و در سرکوب مردم بحرین آیا تصویر شبکه الجزیره بمتابه رسانه ای بی طرف را مخدوش خواهد کرد؟

کانال الجزیره نقش به سزایی در بیداری نوین جهان عرب ایفا کرد و در این راه نمونه جدیدی ارائه داد. کانال های تلویزیونی دیگری نیز آن را همراهی کردند که از حمایت دیگر کشور ها با تمایلات متفاوت برخوردار بودند. چند گرایی رقابتی نیز در این بیداری نقش داشت.

در جنبش های تونس و مصر نقش الجزیره بسیار مهم بود ؛ البته دیگر کانال های تلویزیونی نیز که پا جای پای آن می گذاشتند نیز بی اثر نبودند. اما شرکت قطر در مداخله در لیبی مردم را مردد کرد. این درست است که یکی از خبرنگاران آن در اولین روز های درگیری جان باخت و باعث شد که نیرو های مبارز از آن حمایت کنند. اما تبدیل به کانال تلویزیونی درگیر در کنار مبارزین شد که خود در جنگ شرکت می کند. این موقعیت که وظیفه اولیه آنرا که خبر رسانی بی طرفانه است، زیر سوال می برد مورد انتقاد قرار گرفت. بویژه هنگامی که در مورد اختناق و سرکوب در بحرین سکوت کرد، اختناقی خونبار که با مداخله نظامی سعودی ها و کشتار زندانیان سیاسی همراه شد. لذا تا حدی از اعتبار کانال الجزیره کاسته شده است.

در رابطه با سوریه نیز در ابتدا تردید کرد سپس تبدیل به کانال هوادار مبارزین شد و فراخوان شرکت در جنبش داد.

برخی از روزنامه نگاران برجسته، همچون قسن بن جدو به منظور اعتراض نسبت به این تغییر جهت گیری ها استعفا دادند: تبدیل شدن از کانالی برای خبر رسانی همراه با استقلال نظری وسیع و چند گرایانه به شبکه تلویزیونی درگیر در جنگ و دارای برخوردی متفاوت نسبت به کشور هایی که در آن ها مبارزات در جریان است.

در این تغییرات، که با سرعت در معروف ترین شبکه تلویزیونی جهان عرب انجام پذیرفت دو پدیده نقش موثر داشته اند: موضع گیری دولت قطر و تمایلات اسلامی مدیران شبکه. دولت قطر مستقیماً در مداخله نظامی در لیبی و سرکوب مبارزات بحرین شرکت می کند. شبکه الجزایر نقش شیخ

کرداویی را در تحولات مصر برجسته می سازد حال آنکه وی در آنجا تاثیری نداشته و همچنین این شبکه فراخوان شرکت در جنبش سوریه را تبلیغ می کند.

نگرانی، بویژه در رابطه با آنچه در لیبی می گذرد در آن است که آیا کشور های حوزه خلیج فارس و دیگر نیرو های غربی سعی در منحرف کردن اهداف «بهار عرب» ندارند، اهدافی که چنین خلاصه می شود: «مبارزه با قدرت های حاضر در کشور های عربی به منظور جان بخشیدن به دولت های مدنی». معضلی که می تواندگردن حکومت های پادشاهی حوزه خلیج فارس را نیز بگیرد؟

منبع: لوموند دیپلماتیک